



وسعت یا عمق؟

چرا در جهانی تخصص‌گرا
از شاخه‌ای به شاخه‌ای پریدن بهتر است؟

دیوید اپستین / ترجمه عرفانه محبی جهرمی



سرشناسه: اپستاین، دیوید ج.،

۱۹۸۰-م. Epstein, David J., 1980.

وسعت یا عمق؟ چرا در جهانی تخصص‌گرا از شاخه‌ای به شاخه‌ای
پریدن بهتر است؟/نویسنده [دیوید اپستاین] صحیح: جیم هولت]:

عرفانه محبی جهرمی؛ ویراستار مرضیه اکبریور.

مشخصات نشر: تهران: ترجمان علوم انسانی، ۱۳۹۹.

مشخصات ظاهری: ۳۳۶ص.

شابک: ۳ - ۸۰۹۱۸۱ - ۶۰۰ - ۹۷۸

رده بندی کنگره: ۷۱۰۳۵

رده بندی دیویی: ۱۷۰۲۸

شماره کتابشناسی ملی: ۷۵۱۳۴۸۵

وضعیت رکورد: فیا

این اثر ترجمه‌ای است از:

RANGE

Why Generalists Triumph in a Specialized World

David Epstein / Riverhead Books, 2019

وسعت یا عمق؟

چرا در جهانی تخصص‌گرا از شاخه‌ای به شاخه‌ای پریدن بهتر است؟

نویسنده: دیوید اپستاین

مترجم: عرفانه محبی جهرمی

ناشر: ترجمان علوم انسانی

ویراستار: مرضیه اکبریور

طراح جلد: حمید اقدسی یزدلی

صفحه‌آرا: معصومه کریمی

چاپ: زیتون

نوبت چاپ: اول، ۱۴۰۰

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

پست الکترونیکی: tarjoman.nashr@gmail.com

فروشگاه اینترنتی: www.tarjomaan.shop

حقوق چاپ و نشر در تمام قالب‌ها اعم از کاغذی، الکترونیکی و صوتی انحصاراً
برای انتشارات ترجمان علوم انسانی محفوظ است.

فهرست

۹	تقدیر و تشکر
۱۳	مقدمه: راجردر برابر تایگر
۲۹	[۱] مکتب جلوزدن
۵۳	[۲] جهان بدقلق چگونه به وجود آمد؟
۷۳	[۳] وقتی کمترین بهتر است
۹۹	[۴] یادگیری، سریع و آهسته
۱۲۱	[۵] تفکر ورای تجربه
۱۴۵	[۶] دردسرهای ثبات قدم زیادی
۱۷۳	[۷] لندیشیدن به خویشتن‌های ممکن
۱۹۹	[۸] مزیت بیرون از گود بودن
۲۲۱	[۹] ترکیب تکنی‌جایی و فناوری قدیمی
۲۴۹	[۱۰] فریب خبرگی را خوردن
۲۶۹	[۱۱] چگونه از ابزارهای آشنایمان دل بکنیم
۳۰۹	[۱۲] تازه‌کارهای خودخواسته
۳۲۹	نتیجه‌گیری: وسعت خود را افزایش دهید
۳۳۵	پی‌نوشت‌ها و نمایه

مقدمه: راجر در برابر تایگر

بیایید با چند داستان از عالم ورزش شروع کنیم. احتمالاً نخستین داستان را پیش‌تر هم شنیده‌اید.

پدرش متوجه فرق او با بقیه بچه‌ها شده بود. وقتی شش ماهه بود می‌توانست، درحالی‌که پدرش در خانه راه می‌رفت، کف دست او بایستد و تعادل خود را حفظ کند. در هفت ماهگی، پدر به او یک چوب گلف داد تا با آن بازی کند و او با رورونکش هر کجا می‌رفت آن را با خود به این طرف و آن طرف می‌کشید. ده ماهه بود که از صندلی‌اش پایین می‌آمد، به سمت چوب گلفی که کوتاه‌ش کرده بودند تا قدش به آن برسد می‌رفت و ضرباتی را که در زمین گلف دیده بود تقلید می‌کرد. پسرک هنوز حرف زدن بلد نبود که پدر با کشیدن نقاشی به او نشان می‌داد دستش را چگونه روی چوب گلف قرار دهد. او بعدها گفت «خیلی سخت است به کسی که هنوز حرف زدن بلد نیست گلف بازی کردن یاد بدهید».

در دوماستگی - سنی که، از نظر مراکز کنترل و پیشگیری از بیماری‌ها، کودکان توانایی حرکتی از قبیل «پا زدن به توپ» و «ایستادن روی نوک پنجه‌ها» را پیدا می‌کنند - او

را در تلویزیون ملی نشان دادند که در برابر نگاه تحسین آمیز باب هوپ^۱ با چوب گلفی که تا شانه هایش می‌رسید به توپ ضربه می‌زد. در همان سال، برای اولین بار در مسابقات قهرمانی شرکت کرد و در رده ده و زیر ده سال به قهرمانی رسید.

نگذاشتند حتی لحظه‌ای تلف شود. در سه سالگی، پسرک یاد گرفته بود که چگونه در «شن چال» گلف بازی کند. پدرش نیز برای آینده‌اش نقشه می‌کشید. او باور داشت که پسرش برای این کار انتخاب شده و وظیفه او به عنوان پدر این است که راهنمای پسرش باشد. به این ماجرا فکر کنید: اگر شما هم به همین اندازه درباره آینده اطمینان داشتید، بعید نبود به فرزند سه ساله‌تان یاد بدهید که چگونه از پس رسانه‌های سمع بریاید. او از پسرک آزمون می‌گرفت، نقش خبرنگار را بازی می‌کرد و به او یاد می‌داد که چگونه به پسرش خبرنگاران پاسخ‌های مختصر بدهد و هرگز بیش از چیزی که دقیقاً از او پرسیده‌اند پاسخ ندهد. در آن سال پسرک در زمینی در کالیفرنیا بازی کرد و برای ۹ حفره، مجموعاً ۴۸ ضربه زد که ۱۱ تا بیشتر از پار^۲ بود.

وقتی پسرک چهار ساله شد، پدرش ۹ صبح او را به زمین گلف می‌برد و ۸ ساعت بعد می‌آمد دنبالش؛ گاهی نیز با پول‌هایی می‌آمد که در شوط‌بندی با احمق‌هایی برده بود که به بازی پسرش شک داشتند.

در هشت سالگی، توانست برای اولین بار پدرش را شکست دهد. پدر دلخور نشد، چون معتقد بود که پسرش بسیار با استعداد است و او مأموریت ویژه پشتیبانی از فرزندش را به عهده دارد. خود او، با وجود موانع بسیاری که سر راهش قرار داشت، به ورزشکار برجسته‌ای تبدیل شده بود. در کالج بیسبال بازی می‌کرد و در آن زمان تنها بازیکن سیاه‌پوست در میان همه تیم‌ها بود. شناخت خوبی از مردم داشت و قواعد را به خوبی درک می‌کرد؛ در رشته جامعه‌شناسی تحصیل و در جنگ ویتنام به عنوان نیروی ویژه ارتش ایالات متحده خدمت کرده بود و بعدها به افسران آینده جنگ روانی آموزش می‌داد. او اذعان داشت که برای سه فرزندش از ازدواج قبلی کم گذاشته است، اما می‌دانست که حالا فرصت دیگری به او داده شده تا برای چهارمین فرزندش سنگ تمام بگذارد. همه چیز طبق برنامه پیش می‌رفت.

۱. Bob Hope: استنداپ کمدین و مجری برنامه‌های تلویزیونی آمریکایی و علاقه‌مند به بازی گلف [مترجم].

۲. تعداد ضربه‌های استاندارد برای فرستادن توپ به هر حفره را پار (Par) می‌نامند [مترجم].